



3 آگست 2015



داکتر سید عبدالله کاظم

## "داؤد خان و اردو"

### حقیقی برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان

(این نوشته در چهار یا پنج قسمت پیهم به نشر میرسد)

(قسمت دوم)

#### درنائب الحکومگی قندهار:

در مورد مقرری محمد داؤد خان به حیث نائب الحکومه قندهار ابوی می نویسد: «سردار موصوف چند صبحی در ولایت مشرقی سبری کرد، با مردم و کلنور و اراضی آنجا آشنائی بهم رسانید، وقت آن آمد که عم بزرگوارش او را در ولایت قندهار تبدیل نماید و فراه را نیز ضمیمه ساحه مسئولیت او نماید. ولایت قندهار در آن زمان به نام نائب الحکومگی قندهار یاد می شد و حکومت های وقت دائماً کوشیده بودند که در آنجا نائب الحکومه مقرر نمایند که از قوم محمدزائی و دیگر شاخه های ابدالی باشد، تا به غرور مردم به اصطلاح "کاکه" آنجا صدمه نرساند و جانشین مناسب برای برادران بارکزائی باشد.»

جنرال ابوی در ادامه می نویسد: «داؤد خان وارد قندهار شد، با مردم خوش مشرب و مهمان نواز آن ولا دوستی هایی بهم رسانید و رشته های قومی و ارتباط های سابقه را تازه نمود و مردم نیز در هر موضوع به او کمک نموده در پیشبرد امور تعمیراتی و تجارتی کوشش ها شد، در تهانه سپین بولدک و تهانه های سرحدی دیگر و قشله فراه و تشکیل قطعه شترسوار، مردم کمک های شایانی نمودند. آثار تاریخی ترمیم گشت و ضمناً داؤد خان با بعضی منورین و چیز فهم های آن ولایت دوستی و نظریات ناسیونالیستی [ملت گرائی] خود را تبلیغ میکرد که تأثیرات آن سالهای بعد به شکل "ویش زلمیان" و دار دسته آن عرض اندام نمود و بسیاری آنرا به کمک مالی و فکری داؤد خان میدانند و حتی آنرا هسته و منبع پرچم و کمونیست های بعدی می دانند[؟] و برای حمایت های سری سردار مذکور دلایل می آورند. تمایل دست چپی و تبعیضات لسانی و نژادی [؟] این دسته بعد ها ضررهای به یک پارچگی وارد ساخت و درد سرهای برای نائب الحکومه چندین سال بعد عبدالغنی خان قلعه بیگی گردیزی به وجود آورد. گرچه او بسیاری از اعضای این حزب را به شمول پیشرو شان آقای انگار به بند کشید، مگر با تمام تشبثات جدی خود نتوانست جلو شانرا بگیرد.»

#### درقوماندانی قول اردوی مرکز:

ابوی در مورد تبدیلی محمد داؤد خان از قندهار به کابل می نگارد: «داؤد خان با ولع عجیب به کار ادامه می داد تا در سال 1318 از آنجا تبدیل و قوماندان قول اردوی مرکز (کابل) مقرر شد. در وظیفه جدید او با بسیار صاحب منصبان معرفی شد که اکثراً بعد ها از طرفداران جدی او بودند و علاوه با محمدعارف خان رئیس ارکان قوا که بعداً تا رتبه جنرالی و وزارت دفاع ارتقا یافت، آشنا شد و همکار بسیار فهیم و کارکن پیدا کرد و برای جلب او موضوع ازدواج او توسط شخص محمد هاشم خان با دختر سردار محمد علی خان [خواهر محمد ولی یوسف] برادر زاده صدراعظم مذکور صورت گرفت و او هم جزء خاندان شاهی شد.»

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

آوانیکه هیجان پیشرفتهای آلمان نازی قبل از جنگ دوم جهانی در همه جا پهن شده بود، در افغانستان نیز این احساسات عمیقاً در بین مردم و هم در بین مقامات دولتی ریشه دوانیده بود. جنرال ابوی در این مورد می نویسد: «هر قدری که زمان سپری می شد، احساسات، روحیه و جذبۀ ملی او [محمد داؤد خان] شدیدتر می شد و به تبلیغ خود در حلقۀ جوانان و خاندان شاهی می افزود. در پهلوی این احساسات جوانی و قدرت خواهی او محرک بیشتر تبلیغات شدید نازی و تأثیرات و پروپاگند نژاد پرستی و ناسیونالیستی دستگاه هتلری بود که در پهلوی پیشرفت های بینظیر در ساحۀ محاربات خود، کافۀ ملل و مردم درد دیده شرق را برانگیخته و زیر تأثیر آورده بود و همه زوال دشمن دیرینه [یعنی] امپراطوری انگلیس را خواب می دیدند. این خواب های معجونی نه تنها نصیب سرداران قدرت طلب و مردمان غمیده افغانستان بود، بلکه دربار شاهی ایران هم به این مرض مصاب شده بود. حکومت و مردم افغانستان و وزارت حربیه آنوقتۀ شدیداً تحت تأثیر این تبلیغات بود....»

جنرال ابوی در ادامه به این نکته اشاره میکند که: «به موافقه سپه سالار [شاه محمود خان] وزیر حربیه فلم های فتوحات برق آسای اردوی آلمانی قهرمان در جبهات پولند و فرانسه در سینمای وزارت حربیه به تماشا گذاشته می شد. این حرکات کاسۀ صبر انگلیس و سفارت انگلستان را به سر آورد، با التیماتوم شان پیشرفت همچو تبلیغات گرفته شد. من [ابوی] که شخصاً به حیث طلبۀ نجات آن فلم ها را در سینمای مذکور تماشا و برای صاحب منصبان اطراف خود ترجمه میکردم، با سائر صاحب منصبان برای موفقیت آلمان ها کف میزدیم. مگر طوریکه گفتیم با اعتراض شدید انگلیس ها، لوژ و اتاق پروژکتور تخریب شد و سینما به اتاق نانخوری تغییر شکل داد، آمر سینما و میخانیک بیچاره از وظایف شان برطرف گردیدند تا وقار دیگران به جا ماند.»

پس از شکست آلمانها و موفقیت متحدین وضع تغییر کرد و جنرال ابوی در نوشته خود به این موضوع اشاره میکند که: «از طرف شمال روسها و از جنوب متحدین (انگلیس) به سرزمین آزاد و مستقل ایران [به جرم حمایت از آلمان نازی] هجوم بردند، شاه اسیر و به جزیره مدگاسکر تبعید شد و پسر جوان او به حیث شاه جدید به تخت نشست. همزمان این متجاوزین از افغانستان هم خواستار شدند که همه آلمانها از افغانستان اخراج گردند. اگرچه حکومت در باطن برای حفظ استقلال و نجات میهن و در ظاهر با استدلال حفظ بیطرفی جواب رد نداد، مگر به آرای عامه مراجعه و لویه جرگه را بسرت در لیسۀ حبیبیه کنار مقبرۀ تیمورشاه دائر و فیصله چنین بود که: "افغانستان یک مملکت بیطرف میباشد و آلمانها مهمانان ما میباشد، طوریکه ما به جانبی هم صدا نمی شویم، میخواهیم مهمانان سالمأ به وطن شان رسانیده شوند. از طریق راه شمالی به حکومت روسیه [شوروی] و تعهد شان اطمینان نمیتوان کرد، اگر حکومت انگلیس به رسانیدن مهمانان ما تعهد کند، حکومت مراحل دیپلماسی آنرا تکمیل نماید، در غیر آن موضوع مخالف کلتور افغانی بوده به حکومت اختیارات جهاد داده میشود." انگلستان که در دسری نمیخواست، پیشنهاد را پذیرفت و آلمانهای مقیم افغانستان توسط لاریها در نیمه سال 1320 از شهرنو به طرف جلال آباد و پشاور به حرکت شروع و بصورت سالم از طریق ترکیه به یونان که تحت اشغال آلمان بود، مواصلت کردند.»

پس از تذکر مختصر این رویداد مهم و تاریخی جنرال ابوی برمیگردد به خدمات محمد داؤد خان در اردو و می نویسد: «قبل از این رویدادها او قوماندان قوای مرکز مقرر شده بود و برای اینکه مقام جدید مطابق میل و پرستیژ او باشد، مکتب خورد ضابطان، مکتب حربی و پوهنتون حربی نیز مربوط این قوماندانی شد و وزارت کوچکی در بین وزارت حربیه وقت ایجاد شد. او در این مقام جدید با استخدام معلمین ترکی، جمع آوری صاحب منصبان ورزیده و عالم، امور تعلیمی و تدریسی را در مکاتب عسکری رونق بیشتر داد و در پهلوی آن رقابت جدی را با سپه سالار [وزیر حربیه] شروع نمود و در موضوعات خورد و بزرگ شخصاً مداخله میکرد و حوصلۀ زیردستان را از بین می برد. روزی عسکری را که در بالای بارگاه با قیافه خراب نشسته بود، ایستاده نمود و پرسان کرد: چرا اسپ را جلوکش نمی برد؟ او عذر ماندگی آورد، سردار به غضب شد و او را سیلی زد. سپاهی صدا کرد: اینکه ترا دیوانه میگویند، صاف و پاک دیوانه هستی! این بود شهرت او در بین توده.»

ابوی در ادامه می افزاید: «او [محمد داؤد خان] در ترتیب و ساختمان قشله های عسکری ریشخور، قرغه، شفاخانه قوای مرکز اقدام نمود. وضع مالی بسیار ناچیز و محدود بود، مجبور بود از قوۀ انسانی اردو استفاده کند. بارک ها را خودش نقشه مینمود و تعدادی از این بارکها را با زحمت کشی و مراقبت شخصی ساخت و پلان بعدی را برای آیندگان به

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلینکې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

جا ماند. چه لذتی می برد [وقتی] شفاخانه را که با جیب خالی ساخته بود، به شکل بسیار ابتدائی شروع بکار نمود. او تا حینیکه صدراعظم هم شد و وقت کافی نداشت، گاه گاهی ازین شاهکار های خود دیدن میکرد.»

ابوی می نویسد: «یادم است که در سال 1338 داؤد خان [هنگام صدارتش] به ریشخور آمد، قوماندان فرقه جنرال محمد حسین خان (پدر ببرک کارمل) بود، از هر نقطه و گوشه دیدن کرد. حینیکه به نظام قراول غندتوچی رسید، در آنجا یک قلعه نیمه ویرانه بود، آنجا توقف کرد و به محمد حسین خان گفت: این قلعه ارسلا خان است که در آن مذاکرات و معاهداتی با انگلیس ها صورت گرفته و حینیکه قشله را می ساختم، دروازه ها و اورسی های آنرا در تحویلخانه فرقه به شکل اولی امر محافظه داده ام، خودت نزد من در خانه بیا نقشه سابقه و عکس قلعه نزد من است، آنرا برایت میدهم که طبق عکس آنرا دوباره ترمیم و آباد کنی و دروازه های سابقه آن به شکل اولی دوباره شانده شوند. محمد حسین خان با کلمات تملق آمیز از احساسات نیک او یاد و آمدگی خدمت را برای همچو یک بنای تاریخی و شخصیت نامدار سابق وعده داد.» اما به گفته ابوی: «در این وقت در منگل شرارت هایی شروع شد و مردم محل روبه فرار به پاکستان نهادند؛ در آن اوپراسیونی تشکیل شد و من [ابوی] به حیث رئیس ارکان این اوپراسیون به منطقه منگل رفتم. بعد از سال و چندی عودت کردم، نه آن قلعه نیمه ویران بود و نه نشانی از آن، از تهداب محو شده بود. از دگروال محمد اکبرخان خوستی قوماندان غندتوچی جویا شدم، گفت: داؤد خان از قدرت ماند، محمد حسین خان یک قطعه کار را آورد و قلعه را از بیخ برکند و خاک آنرا در زمین های زراعتی انتقال داد.»

یکی دیگر از خدمات مهم محمد داؤد خان همانا انتخاب یک تعداد از فارغان لیسه های کابل بود که جهت تحصیلات نظامی به حربی پوهنتون سوق داده شدند؛ ابوی در زمینه می نگارد: « داؤد خان برای اینکه از معلمین ترکی طبق معاهدات امان الله خان و اتاتورک از ترکیه خواسته شده بودند، خوبتر استفاده کند، به گرفتن فارغان ثانوی معارف که در آنوقت تعداد آن بسیار محدود و ناچیز بود و احتیاج ضروری آن وقت دولت را اکمال نمی توانست، اقدام کرد و اولین دوره شانرا در 1319 خواسته و ناخواسته شامل حربی پوهنتون نمود و در سالهای بعدی جدی تر شد. با رفتار خشن خود در مقابل زلمی جان پسر سپه سالار صاحب [شاه محمود خان] که در زمره طلاب آورده شده بود، مجادله علنی را با این پیرمرد سالخورده شروع کرد و از اطرافیان و دوستان او کراهت داشت.»

ابوی از واقعات کثر که در آنوقت شروع شد چنین گزارش میدهد: «در این هنگام واقعه رخ داد که به نام "محاربه کثرها" شهرت دارد. یک موضوع جزئی و ناچیز سبب یک جنگ چندین ماهه شد و تلفات مردم و عساکر را بار آورد. در شروع قصه بسیار پیش پا افتاده و ناچیز بود. نا آرامی ها در کثر، خاصناً قوم صافی مشاهده گردید، برای کشف موضوع و ترصد از هوا و کسب راپور سریع به پیلوت مشهور شاه محمد خان کندهاری که چندین سال بعد طیاره اش در شش گاو غزنی سقوط کرد و به هلاکت رسید، امر داده شد تا به فضای کثرها رفته از وضع آنجا راپور بیاورد. طوریکه سید گل میخانیک او (که با شاه محمد مذکور یکجا در سقوط طیاره در غزنی هلاک شد) قصه کرد: حینیکه بالای دره کثرها رسیدیم، شاه محمد خان گفت: میخوام بمباردمان کنم؛ تا جنگ شروع نشود، ما را کسی ترفیع نمیدهد! او چند قلعه را با مردم بیچاره تحت بمباردمان قرار داد و بدین صورت مردمی که ناراضی بودند، به بغاوت برخاستند و از طرفین معامله یعنی سویل [ملکی] بی بضاعت و فقیر و عسکر مسافر و دور از خانواده، جوانان و شیرمردانی به هلاکت رسیدند. اگر به عمق هر بغاوت و شورش دقیق شویم، اسباب آنرا در تحریک و نادانی و اغراض مامورین دولت می یابیم که نمونه آن جنگ کثرها است که شخص داؤد خان به حیث قوماندان جبهه و محمد عارف خان مشهور به حیث قوماندان قطعات، 9 ماه در آن دره تنگ و دور افتاده با مردان شجیع و غیور و غریب و بی وسیله صافی با قوه توپ و تفنگ و بمباران طیارات دست و گریبان بودند و تلفات عسکری و اهالی قابل ملاحظه بود.»

جنرال ابوی سپس به بیان خاطره دیگر خود می پردازد و می نویسد: «یکسال و چند ماه قبل از این واقعه قطعات قوای مرکز به امر داؤد خان برای سرکوبی مردم خدران حصه گرفت. اگر باز هم عمیق و واقع بین شویم، می بینیم که مردم خدران به مشری فرزندان ببرک کارمل خان مرحوم و غازی اصلاً با قوای عسکری جنگ نکردند و جنگ نمی خواستند. آنها خوب میدانستند که برادر کشی کار ناصواب است؛ مجبوراً خانه، مال، قلعه و اسباب داشته و ناداشته خود را پشت سر گذاشتند و به پاکستان امروز و هند سابق و آنوقت پناهنده شدند. این سوقیات هم تلفات دلخراش داشت و نادرشاه خان کندکمش در امره کشته شد و حکومت برای طمطراق خود، امره را به نادرشاه کوت تبدیل نام کرد. این جنگ هم از

د پانیو شمیره: له 3 تر6

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

اثر دسیسه و روحیه خود بزرگ بینی اداره کنندگان آن زمان ولایت جنوبی (پکتیای امروزی) به وقوع پیوست. مرحوم جنرال غلام رسول خان پیرماچ که بعد از واقعه جنگ خدران والی آن ولایت شده بود، شخصاً با تأثر زیاد به من [ابوی] گفت که چگونه کارکنان آنوقت، مردم خدران را تحریک میکردند و چگونه برخلاف حقیقت پسران ببرک را باغی و طاغی قلمداد کردند و چگونه دارائی و هستی شانرا برباد دادند و چگونه از آن همه استقبال نیکو و دعوت بزرگی که پسران ببرک خان برای همه عساکری که از کابل آمده بودند، داده بود، از آن سوء استفاده شد و به مردم بیچاره و صلحجو جنگ تحمیل شد و پسران ببرک خان وطن را گذاشتند.»

در این ارتباط لازم به تذکر میدانم که در جریان لویه جرگه که برای تسلیمی اتباع آلمان به انگلیس و دخول انگلیس در افغانستان در زیر بهانه دفاع از هند در جریان جنگ دوم جهانی دایر شده بود، (به قول محمدولی آریا که اخیراً در ستون نظر سنجی ها مورخ 26 جولای 2015 در پورتال افغان جرمن آنلاین ابراز کرده است) زمرک خان خدران برادر ببرک خان خدران ایستاد و گفت: «هرگاه انگریز به افغانستان حمله کند، او [زمری خان خدران] ده سال مصرف جنگ را از کیسه خود می پردازد و حاضر است چنین قوا و عسکری را برای مقابله آماده سازد...» این گفته زمری خان به یقین که نزد حکومت وقت مورد توجه قرار گرفته بود و تعبیری دیگر شده نمیتوانست، مگر موجودیت یک قدرت بزرگ دارای پول و قوای نظامی وافر که توانائی مصارف ده سال جنگ را بعهده بگیرد. درحقیقت این طرز بیان آنهم در لویه جرگه یک چلنج جدی در برابر حکومتی که در آنوقت برای تمرکز قدرت دولت در تمام افغانستان مجدانه تلاش میکرد، محسوب می شد و به این اساس حکومت تحمل این چلنج را قطعاً نداشت، بخصوص که همچو آواز از طرف قدرتمندان محلات حاشیه سرحد بلند گردد. [بیدینوسیله از محترم ولی آریا اگر این سطور مطالعه میکنند، تقاضا میشود که نظر به اهمیت موضوع لطف کرده مأخذ موضوع را معرفی دارند]

همچنان قابل ذکر است که عین حالت به شکل دیگر در قضیه بازداشت و حبس حسن خان مومند و برادرش یوسف خان مومند و بعضی از اعضای خانواده ایشان صورت گرفت. حسن خان مومند شخصیت با نفوذ و پر قدرت محل بود که در یک قلعه مستحکم می زیست و تعدادی از مردان مسلح قومی را در جوار خود داشت. وقتی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه دعوت او را پذیرفت و با همراهان به محل اقامت او رفت، حسن خان از پادشاه چنان پذیرائی شاندار کرد که گوئی پادشاه بیک پادشاهی دیگر میرود. اطراف جاده ای خط السیر پادشاه همه جوانان مومند بطور مسلح به پذیرائی آمده بودند و با فیر های هوائی که برطبق عنعنه قدیم نشانه ای از سرور و ادای احترام بود، به استقبال از پادشاه پرداختند. چندی بعد وقتی ولسوال کامه به قتل رسید، پای حسن خان مومند و اطرافیانش در میان آمد و به همین اتهام او و بعضی اعضای خانواده اش را باز داشت و برای چند سال زندانی ساختند. به نظر بعضی ها دلیل و انگیزه اصلی اینکار همان توجیه از قدرت نمائی حسن خان حین دعوت پادشاه بود که به شکل دیگر منتج به زندانی شدن آنها گردید. (والله اعلم)

اینکه چرا حکومت وقت در برابر قدرت نمائی بیش از حد بعضی شخصیت ها بخصوص در حواشی سرحد عکس العمل شدید نشان میداد، جنرال ابوی به شرح یک موضوع بسیار مهم در آنوقت می پردازد و می نویسد: «من در سال 1325 در پشاور در زمانیکه به حیث یک صاحب منصب ستاژیر در غند 22 کوهی ایالت شمال غربی قطعات اردوی شاهی هند برتانوی مشغول بودم، شنیده بودم و تبلیغات قونسل افغانی را شخصاً مشاهده کرده بودم، کپتان مراد علی یوسف زایی که در زمره هیئت اداری و تدریسی صاحب منصبان ستاژیر افغانی مهماندار و مؤظف بود، زیر احساسات قومی و نژادی تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفته بود. آنوقت آنجا مشاهده میکردم که در هند مستعمره آنوقت چه فعالیت های حزبی، سیاسی، دینی و آزادی [خواهی] جریان داشت. دسته های مختلف تحت رهبری لیدران خود فعالیت های متضاد داشتند؛ عده ای طرفدار وحدت هند و عده دیگر تحت تأثیر احساسات مذهبی [دینی] به تقسیم هند به مناطق مسلمان و هندو پابندی نشان می دادند. نهر و از طرفداران جدی عقیده اولی و محمد علی جناح طرفدار جدا بودن مناطق مسلمانان بود. درضمن بعضی لیدران پشتون هم خود نمائی هایی داشتند، مگر بین شان بصورت عموم وحدت فکری موجود نبود. قدرت مالی، اقتصادی و توپوگرافی منطقه هم آهنگی ها را بهم میزد و می رفتند زیر تأثیر گروپ های بزرگ و به راههای خود و خودخواهی های خود. از جمله خان عبدالغفار خان تپ و تلاش هایی داشت و اکثراً در پهلو نهر و می بود. فعالیت نهر و چشمگیر بود، درهر شهر و قریه سری میزد و با زبان شرربار خود مردم را تئویر و تبلیغات آزادی را سر میداد. درضمن هم سری در منطقه پشتونها زد. می گفتند رهنمای او در این سفر عبدالغفار خان بود و در آنجا به تبلیغات خود برای آزادی هند و وحدت آینده هند برای مردم توضیحات و نظریات خود را شرح میکرد. مگر پیشنهادات

د پاپو شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

او به طبع پشتونها موافق نیفتاد، او را گرفتار و تهدید نمودند که دوباره به منطقه "فرون تیر" یعنی سرحد آزاد که جز هند نمی باشد، قدم نگذارد. پشتونها مناطق خود را جز هند نمی دانستند و اصلاً هم جز هند نمیباشد. نهر و برای رهایی خود موضوع را قبول و قراردادی را تحریر و امضا نمود، مگر دستخط او را مردم قبول نکرده و به او امر کردند که "گوتی و لگاوه" [انگشتت را بگذار]، نهر و شصت خود را رنگ زد و نشان انگشت نهاد. فوتوکاپی این قرارداد و امضا و نشان انگشت در جراید هند نشر شد.»

ابوی در ادامه می افزاید: «این حرکت و حرکات امثال آن، نه به درد حکومت افغانستان خورد و نه به منفعت پشتونهای آن دیار تمام شد، زیرا لیدر راستکار و سیاست مدار بصیر در آنجا وجود نداشت و از جانبی هم پلان آزادی هند قبل ازین حرکات اکتوری و نمایشی در عقب درهای بسته و قصر های اداری و سری لندن ترتیب و تنظیم شده بود. ایجاد پاکستان و تقسیم هند سالها قبل ماهرانه و دقیقانه پیشبینی شده بود، تا سرداران کابلی از خواب برخاستند، موضوع تمام شده بود.»

ابوی می نویسد: «اگر به هذیان گویی و بدبینی مرا محکوم نکنند، خواهم گفت که سوقيات بالای مردم خدران و همچنان محاربه کنرها جزء پلانهای این پیشبینی ها بود که مردم پشتون ماورای سرحد بدبین و مخالف سرداران و زمامداران افغانی باشند و شوند. پس حرکات جزوی آنها در تندباد احساسات شخصی خارج از محاسبه سیاسی و جدی به سرعت خنثی گردید و خان های دوسره پشتون هم برای گنبد دستار خویش تلاش داشتند، نه برای آزادی و سعادت مردم، هر یکی به دری التجا بردند.» (متون فوق از تقرر داؤد خان به حیث نایب الحکومه قندهار تا اینجا از قسمت دوم نوشته جنرال ابوی، منتشره مجله نامه خراسان، شماره 5، سپتمبر 1990 گرفته شده است)

### در مقام وزارت دفاع (دوبار) :

جنرال ابوی اذعان میدارد که: «سال 1325 بود، قوماندانی قوای مرکز برای سردار محمد داؤد خان خوردی میکرد و این محیط کوچک دل او را زده بود و نقش بزرگتری میخواست و از جانب دیگر شاه هم از یکنواختی حکومت و یک دندگی سردار محمد هاشم خان دلگیر شده بود، لذا به او [هاشم خان] امر استعفی داد، چه او [شاه] حالا 19 ساله بود و میخواست به نوق خود صدراعظم داشته باشد. شاه سپه سالار شاه محمود خان [وزیر حربیه] را به تشکیل کابینه مامور نمود و با این حرکت و قرار، وزارت دفاع ملی [آنوقت حربیه] برای محمد داؤد خان خالی ماند. او وزیر دفاع ملی شد و دوستان قوای مرکز و حری پوهنتون را با خود به وزارت تبدیل و بعضی ریاست ها را به او نشان داد و با یک پلان وسیع به فعالیت همه جانبه شروع کرد. مگر این وظیفه سالی بیش دوام نکرد. موضوعات سیاسی در نیم قاره هند و پیشگویی ها و فعالیت ها از یکطرف به تقسیم هند به منطقه هندو و مسلمان، از طرف دیگر اقدام سری داؤد خان یا حکومت در موضوع پشتون های ماورای سرحد و فعالیت های قونسل افغانی سردار قیوم خان (اگر نامش را غلط نکرده باشم) و گرفتاری یک لاری آثار مطبوع که به این مقصد و توزیع در بین اهالی آنجا روانه شده بود، در خفا موضوعاتی را رویکار آورد که داؤد خان از وزارت دفاع کنار گرفت و از صحنه خارج شد و جنرال محمد عمر خان که خدمات شایانی در جامعه ملل و ریاست ارکان حربیه عمومی نموده بود، به وزارت دفاع ملی مقرر شد.»

مگر دوره کار وزیر دفاع جدید کوتاه بود، زیرا از یکطرف سرداران قدرتمند و فامیل شاهی به مخالفت او برخاستند، از طرف دیگر روابط او با عبدالملک عبدالرحیمزی که در آنوقت یک صاحب منصب لوژستیک بود و شخص معتمد محمد داؤد خان حساب می شد، روی مسائل حسابی برهم خورد و اما ملک خان با حمایت سردار محمد نعیم خان برای تحصیل به ترکیه اعزام شد و جنجال مؤقتاً بر طرف گردید. متعاقب آن فعالیت گسترده یک باند بزرگ مافیا گونه مطرح شد که چند نفر مامورین آن وزارت با تقلب و ساخته کاری امضا های آمران وزارت دفاع، از موضوع جلبی ها برای خدمت عسکری استفاده های هنگفت پولی کرده و در طی چند سال کسی متوجه اینکار نشده بود که در نتیجه این وضع وزیر جدید حربیه که شخص با دانش و پاک بود، زیر فشار قرار گرفت و به یکی از سفارت های افغانی به حیث سفیر تبدیل شد. (شرح مفصل این تقلب را جنرال زکریا ابوی در قسمت سوم نوشته خود در شماره 6، نامه خراسان، ماه جنوری 1991 بیان کرده است.)

د پانیو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

پس از کنار رفتن جنرال محمد عمرخان از وزارت حربیه، محمد داؤد خان که برای مدتی به حیث سفیر افغانستان در پاریس ایفای وظیفه میکرد، به وطن برگشت و در اواخر سال 1328 مجدداً به حیث وزیر دفاع در کابینه عم خود سپه سالار شاه محمود خان مقرر شد. جنرال ابوی می نویسد: «در سر لوحه پلان و اجراءات او ترتیب و تنظیم و تسلیح بهتر اردو قرار داشت. صاحب منصبان طرفدار، مورد اعتماد و لایق را دور خود جمع نمود. اداره قوای مرکز درین وقت در دست دوست صمیمی او جنرال محمدعارف خان بود و در وزارت دوست دیگرش عبدالملک خان عبدالرحیمزی دگروال لوژستیک امور حسابی و تفتیش و لوژستیک اردو را ذمه دار شد. جنرال محمد رسول خان دوست دیگرش که مورد اعتماد تام او که از سالیان درازی تصدی شعبات اداری و استخباراتی داؤد خان را اجرا نموده بود، به قوماندانی مکتب حربیه و جنرال محمد قاسم خان به قوماندانی حربی پوهنتون تعیین شدند. این دو مقرری از پلانهای جدید او در کانون تعلیم و تربیه اردو، حتی شدت عمل و نفوذ بیشتر در آینده اردو محسوب می شد.»

دوره دوم وزارت دفاع سردار محمد داؤد خان که تقریباً سه سال و چند ماه دوام کرد، در اثر بروز اختلافات بین خاندان شاهی، بخصوص بین او و سپه سالار شاه محمود خان منتج به کناره گیری محمد داؤد خان از وزارت دفاع گردید و بجایش محمد عارف خان مقرر شد. این کنار گیری در حقیقت او را برای رسیدن به کرسی صدارت آماده می ساخت. تا آنکه فرصت فرا رسید و شاه محمود خان مجبور به استعفی گردید. جنرال ابوی در زمینه می نویسد: «این بار شاه برخلاف سابق که از سردار محمد هاشم خان طالب استعفی شد و بعد از اخذ اطلاع او خیر را به نشر گذاشت، ولی [این بار] خود شاه تصمیم گرفت و بدون اطلاع عم و صدراعظم خود، خبر استعفی را به سبب علل صحی امر نشر و مورد تطبیق قرار داد. شاه محمود خان مرحوم در مقابل امر انجام شده قرار گرفت و طوریکه حین کشته شدن محمد نادرشاه برای بقای اتحاد و یگانگی خانواده از ایثار و خود گذری استفاده کرد، این بار هم به این منظور از خود عکس العمل نشان نداد، ورنه میتوانست وضع را در هم و بر هم سازد. مرحوم مرد شریف و خیرخواه بود و حتی در موضوع نامزد پسرش عبدالعظیم مرحوم و دسیسه هایی که در این زمینه از طرف عبدالولی [سردار]، ملکه و برادر عینی اش شاه ولی خان صورت گرفته بود، خاکپاشی ها نمود تا نظام خانوادگی بر هم نخورد و بدبختی هایی برای خاندان و بالاتر برای افغانستان بروز ننماید. این بار هم به گوشه رفت و سردار محمد داؤد خان صدراعظم شد.»

(ادامه دارد)

---

د پانیو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ